معرفت شماره 102 - خرداد 1385

سير اصلاحات در حكومت علوي

بهروز يدالله پور

مقدّمه

اين مقال، پژوهش در انديشه تابناك امام همام علي بن ابي طالب(عليه السلام)است كه عرصه جولان انديشه بسياري از انديشمندان مسلمان و غيرمسلمان بوده است. ما كه مبناي نظام سياسي مان برگرفته از ساختار حكومتي پيامبر گرامي اسلام(صلي الله عليه وآله) و حضرت اميرالمؤمنين(عليه السلام)است، نياز به تحقيق بيشتر و امعان نظر در شعارها، آرمان ها، اصلاحات و برنامه حكومتي آن حضرت داريم. در اين راستا، به بررسي «سير اصلاحات در حكومت علوي(عليه السلام)» پرداخته، فسادهاي رايج و شايع قبل از حكومت آن حضرت و نيز اصلاحات آن حضرت در ابعاد سياسي، اقتصادي، قضايي و ديني را بررسي خواهيم نمود، از منابع تاريخي شيعه و عامه شواهد متعدد در اين زمينه فراهم، و به گونه اي تلاش خواهيم كرد تا موانع اصلاحات در حكومت علوي(عليه السلام)را بيان كنيم. در پايان، فرجام اصلاحات به رشته تحرير درآمده، و تلاش شده است اين مباحث در يك مقدمه و سه بخش و يك نتيجه مورد بررسي قرار گيرد.

اميد است صاحبان انديشه و اصحاب بصيرت و معرفت، ما را از نقد و نظر بي بهره نگذارند.

مفهوم شناسي اصلاحات

«اصلاح» از نظر لغوي، سامان بخشيدن و بسامان كردن است.1 در مقابل، افساد متضاد آن است و اصلاح اجتماعي، يعني دگرگون ساختن جامعه در جهت مطلوب.

اصلاح طلبي يك روحيه اسلامي است. هر مسلمان به حكم اينكه مسلمان است، خواه ناخواه اصلاح طلب است و دست كم طرفدار اصلاح طلبي.2پيامبران الهي براي انجام اصلاحات در جوامع بشري سختي ها را به جان مي خريدند و براي شكوفايي انديشه بشري تلاش مي نمودند.

در تعابير قرآن، به كرّات واژه اصلاح طلبي و مصلحان مشاهده مي شود و قرآن مجيد، مصلحان را از مفسدان جدا مي سازد و ويژگي هاي آنان را برمي شمارد. مفسدان غالباً با شعار اصلاح، دست به تغييرات مي زنند كه قرآن، نقشه آنان را نقش بر آب مي نمايد تا جايي كه در سوره بقره آمده است كه مفسدان تنها و تنها خود را مصلحان حقيقي معرفي مي كنند، حال آنكه خداوند سبحان آنان را مفسدان حقيقي مي شمارد: (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ قَالُواْ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَـكِن لاَّ يَشْعُرُونَ.)(بقره: 11و 12) پيامبران نيز فلسفه بعثت خود را اصلاح جامعه مي دانند. چنان كه حضرت شعيب به قوم خويش فرمود: (إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الإِصْلاَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللّهِ...)(هود: 88)

با توجه به سياق آيات قرآن مجيد به خوبي مي توان فهميد كه پيامبران، رسالت اصلاح جامعه انساني را با تمام وجود پيگير بوده اند و در اين راه، لحظه اي كوتاهي نكرده اند و با اصلاح انديشه ديني جوامع انساني، اصلاح ساختار اقتصادي و شيوه حكومتي جامعه بشري در طول تاريخ با توكل بر خدا در مقابل قدرت هاي ستمگر ايستادگي كرده اند.

پيامبر گرامي اسلام و ائمّه اطهار(عليهم السلام) نيز، كه تربيت يافتگان مكتب قرآن و اسلامند، همواره با قول و فعل خويش به شيوه هاي گوناگون و بر حسب مقتضيات زمان، در راستاي اصلاح جوامع اسلامي و انساني تا سرحد امكان كوشيده اند. در اين ميان، نقش امام علي(عليه السلام) به دليل قرار گرفتن در مسند حكومت، آن هم پس از 25 سال فترت غمباري كه ارزش هاي اسلام واژگونه گرديد، برجسته تر و در ابعاد مختلف قابل بحث و توجه جدي مي باشد.

در گفتمان علي بن ابي طالب(عليه السلام) موعودگرايي يك مقوله انيميشني، مضحك، خيالاتي و اتوپيايي نيست، يك موعودگرايي واقع بينانه است... بايد اصلاحات اجتماعي مان را در چارچوب تعريفي امام علي(عليه السلام) و امام زمان(عليه السلام)ادامه دهيم... افراد و جامعه اي كه از اول به نقشه درستي فكر كنند و به يك اصول مقدس معتقد باشند و راه را گم نكنند، فقط آنها مي توانند اصلاح طلب و ترقّي خواه باشند.3

در حقيقت، امام علي(عليه السلام) به عنوان انسان حق محور و مبارزه گر با ستم و بي عدالتي، راهنماي اصلاح طلبي است: «اصلاح طلبي به خودي خود و با قطع نظر از اينكه واقعيت داشته باشد يا بهانه براي هدف هايي قرار گرفته باشد، يك امر مطلوب و با ارزش است.»4 علاوه بر اينكه در گذشته اسلامي، امر به معروف و نهي از منكر محدود به چند مسئله فقهي نبود و نصحيت ائمه مسلمين نيز در دايره امر به معروف و نهي از منكر قرار مي گرفت «مسلمانان، امر به معروف و نهي از منكر را محدود به چهار مسئله عبادات نكرده بودند، بلكه اين اصل را عمدتاً ضامن همه اصلاحات اخلاقي و اجتماعي خود مي دانسته اند.»5

از نظر فرهنگ علوي، هر شيعه يك اصلاح طلب علي الدوام است; يعني تا در حكومت، يك بي عدالتي وجود دارد و تا در جامعه، يك نابرابري، ظلم و شرك و نفاق وجود دارد، جنبش اصلاح طلبي بايد ادامه داشته باشد و هر كسي از صف اصلاح طلبان به اين معنا يك گام بيرون بگذارد، از صف تفكر اسلامي و تشيع خارج شده است.6

«اصلاحاتي كه موردنظر اميرالمؤمنين است، به هيچ فساد و بي عدالتي رحم نخواهد كرد. هر كس كه در جامعه مسئوليت دارد و به كار وارد نيست و مسئوليت قبول كرده يا كاري مي كند كه در ذيل قدرت او به كساني ظلم شده، بايد پاسخگو باشد. اين منطق اصلاحات علوي و اسلامي است.»7

اصلاحات در حكومت امام علي(عليه السلام) اصلاح هرگونه ساختار غلط سياسي، اقتصادي، قضايي و تفكر ديني را شامل مي شود و محدود به بعضي از فسادها و تباهي ها نمي شود، بلكه هيچ گونه كجروي و نابساماني را بر نمي تابد و با آن مقابله مي نمايد.

در اسلام، اصلاح به اندازه و نوع فساد بايد صورت گيرد و با مقتضيات زمان تعيين مي شود. «در اسلام جزميّتي در شكل اصلاح از جهت كلي و جزئي و يا تند و كند بودن نمي توان يافت، بلكه شكل آن را ميزان فساد و شرايط و مقتضيات زمان و مكان تعيين مي كند. در اين مكتب، ملاك بر مشروعيت و قداست مبارزه است، هم از نظر هدف و هم از نظر وسيله;8 چنان كه امام علي(عليه السلام)، هدف و غايت اصلاحات خويش را اين چنين بيان مي دارند: «اللهم اِنّك تَعلمُ اَنّه لم يكنِ الذي....»;9 خدايا تو مي داني كه جنگ و درگيري ما براي به دست آوردن قدرت و حكومت و دنيا و ثروت نبود، بلكه مي خواستيم نشانه هاي حق و دين تو را به جايگاه خويش بازگردانيم و در سرزمين هاي تو اصلاح را ظاهر كنيم، تا بندگان ستمديده ات در امن و امان زندگي كنند و قوانين و مقرّرات فراموش شده تو بار ديگر اجرا گردد.

1. اصلاحات سياسي امام علي(عليه السلام)

الف. مسئله بيعت

يكي از عناصر مهم حكومت مقبوليت عمومي آن است. پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)به عنوان اولين حاكم اسلامي، مقبوليت كامل مردمي داشت. پس از ارتحال آن حضرت، مسئله بيعت با خليفه مطرح شد. خليفه اول كه جايگاه امام علي(عليه السلام)را غصب كرده و نظام اسلامي را در درون با بحران مواجه ساخته بود، با بيعت اجباري و در حقيقت عدم مقبوليت، بر مسند خلافت نشست. «فقد جاءت الاخبار متواتره باكراه من اكره علي بيعة ابي بكر و عمر و عثمان فيجب ان تقطع علي فساد امامتهم بذلك والا كنت مناقضا عند العقلا... .»10 امام كه حق خويش را از دست رفته مي ديد، ابتدا به اعتراض برخاست اما وقتي مخالفت هايي عليه اسلام از گوشه و كنار جزيرة العرب برخاست، به خاطر حفظ اسلام از مخالفت دست كشيد.11

از جمله اقدامات ديگر غاصبان خلافت آن بود كه سعي كردند با تطميع، موانع را از سر راه بردارند، از اين رو، وقتي خبر اعتراض عباس و علي(عليه السلام) و بعضي صحابه به ابوبكر و عمر رسيد و آن دو به ابوعبيده جراح و مغيرة بن شعبه پيام فرستادند و پرسيدند رأي و چاره چيست؟ مغيره گفت: رأي درست اين است كه هر چه زودتر عباس را ببينيد و براي او و فرزندانش در اين كار بهره اي قرار دهيد تا به اين ترتيب آنان از هواداري علي بن ابي طالب دست بردارند... . ابوبكر و عمر و مغيره شبانه به منزل عباس آمدند. ابوبكر پس از سخناني گفت: و ما اينك به حضور تو آمده ايم و مي خواهيم براي تو در اين كار بهره و نصيبي قرار دهيم و براي فرزندانتان نيز بهره اي قرار مي دهيم... .12

آن گونه كه در تاريخ اسلام به طور قطعي آمده است، زمينه سازي ابوبكر و عمر براي به دست گيري خلافت بعد از پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)، مدت ها قبل از رحلت آن حضرت صورت مي پذيرفت و آنچه در سقيفه بني ساعده اتفاق افتاد، نتيجه آن زمينه سازي ها بوده است. آن دو در زمان حيات پيامبر گرامي(صلي الله عليه وآله)به طور علني مخالفت هايي كرده بودند و با اندك دقتي مي توان فهميد كه در سال هاي آخر حيات مبارك آن حضرت حالت تعرض به ساحت قدس نبوي به خود گرفته بودند كه مخالفت با كتابت وصيت پيامبر(صلي الله عليه وآله) و آن جمله اهانت آميز معروف عمر بدون هيچ عذرخواهي از طرف خود يا ابوبكر و يا هوادارانش، و نيز عدم حضور در جيش اسامه... دلايل روشني بر اين مدعاست. پس از رحلت پيامبر گرامي اسلام(صلي الله عليه وآله)نيز خلافت ابوبكر با حضور و بيعت دو نفر ديگر و بيعت اجباري باقي صحابه و انصار ـ كه در كتاب هاي تاريخي مشهور است ـ و نيز در تنگنا قرار دادن امام علي(عليه السلام) براي بيعت آغاز گرديد; يعني با توجه به موقعيت خاص و ممتاز امام علي(عليه السلام)ديگران توانستند عرصه را بر امام تنگ كرده و با اجراي شگردهاي خاص سياسي، قدرت را به دست گيرند; به تضعيف شخصيت امام پرداخته، حضرت را منزوي سازند... .13

پس از غصب خلافت با اجبار و رفتاري اهانت آميز درصدد بيعت گرفتن از امام برآمدند، به گونه اي كه به بيت حضرت تعرض نموده، به خانواده اش هتك حرمت و تعدي كرده... و امام را كشان كشان به مسجد بردند. چنان كه امام علي(عليه السلام) در نهج البلاغه در ضمن نامه اي در پاسخ به نيش زبان ناسنجيده معاويه مرقوم مي فرمايند: «قلتُ اِنّي كنتُ اُقادُ كما يقاد الجمل المخشوش حتي اُبايع و لَعمر الله لقد اردت اَن تَذُّم فمدحتَ و ان تفضح فافتضحت...»;14 اي معاويه! گفته اي كه مرا چونان شتر مهار كرده به سوي بيعت مي كشاندند، سوگند به خدا خواستي كه مرا نكوهش كني، اما ستودي، خواستي رسوا سازي كه خود را رسوا كردي، مسلمان را چه باك كه مظلوم واقع شود... و يا فرمود: بدان كه خودكامگي و ظلم كه نسبت به خلافت بر ما تحميل شد در حالي كه نسب ما برتر بود و پيوند خويشاوندي ما با رسول اللّه استوارتر بود و اين جز خودخواهي و انحصارطلبي چيز ديگري نبود كه گروهي بخيلانه به كرسي خلافت چسبيدند و گروهي سخاوتمندانه از آن دست كشيدند و ـ در اين ميان ـ داور خداست.15

برخلاف خلفاي گذشته، امام علي(عليه السلام) در موقعيتي حكومت را پذيرفت كه با توجه به شرايط زمان و مسائل به وجود آمده و انحرافات 25 ساله و اصرار مردم و مقبوليت همگاني ناچار به پذيرش بود كه خود در اين باره مي فرمايند: «و بسطتم يدي فكففتها ...»;16 دست مرا براي بيعت مي گشوديد و من مي بستم، شما آن را به سوي خود مي كشيديد و من آن را مي گرفتم; سپس چونان شتران تشنه كه به طرف آبشخور هجوم آورند، بر من هجوم آورديد تا آنكه بند كفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افراد ناتوان پايمال گرديدند... و يا مي فرمايند: «فتداكّوا علي تداكّ الابلِ الهيم...»; پس از كشته شدن عثمان مردم نزد من، خود را به يكديگر زده و براي بيعت نمودن ازدحام نمودند... كه گمان كردم مي خواهند مرا به قتل برسانند، يا بعضي از ايشان قصد دارند در حضور من بعضي ديگر را بكشند.17

با توجه به مجموع سخنان حضرت و استدلال امام به اصرار مردم، پذيرش حكومت را، بر پايه دو اصل مي شمارد: «سوگند به خدايي كه دانه را شكافت و جان را آفريد، اگر حضور فراوان بيعت كنندگان نبود و ياران، حجت را بر من تمام نمي كردند و اگر خداوند از علما عهد و پيمان نگرفته بود كه در برابر شكمبارگي ستمگران و گرسنگي مظلومان سكوت نكنند، مهار شتر خلافت را بر كوهان آن انداخته، رهايش مي ساختم...»18

حضرت در بيان حقانيت خود نسبت به حكومت اسلامي و غصب آن به وسيله ديگران در نهج البلاغه چنين مي فرمايند: «لقد علمتم اَنّي احق الناس بها من غيري ...»19 همانا مي دانيد كه من سزاوارتر از ديگران به خلافت هستم. سوگند به خدا، به آنچه انجام داده ايد گردن مي نهم تا هنگامي كه اوضاع مسلمانان رو به راه باشد و از هم نپاشد و جز من به ديگري ستم نشود... آگاه باشيد! به خدا سوگند، ابابكر جامه خلافت را بر تن كرد در حالي كه مي دانست جايگاه من نسبت به حكومت اسلامي، چون محور آسياب است به آسياب كه دور آن حركت مي كند. او مي دانست كه سيل علوم از دامن كوهسار من جاري است و مرغان دور پرواز انديشه ها، به بلنداي ارزش من نتوانند پرواز كرد. پس من رداي خلافت را رها كرده و دامن جمع كرده از آن كناره گيري كردم و در اين انديشه بودم كه آيا با دست تنها براي گرفتن حق خود به پا خيزم يا در اين محيط خفقان زا و تاريكي كه به وجود آوردند صبر پيشه سازم؟ پس صبر كردم در حالي كه گويا خار در چشم و استخوان در گلوي من مانده بود و با ديدگان خود مي نگريستم كه ميراث مرا به غارت مي بردند.20

امام در بخش ديگر اين خطبه به خلافت ابوبكر مي پردازد و آن را نيز ناحق و غيرمردمي مي شمارد: «في ما عجبا! بينا هو يستقيلها في حياته اذ عقدها لاخر بعد وفاته لَشدَّ ما تشطرّا ضرعيها فصيَّرها في حوزة خشناءَ... فصَبَرتُ علي طول المدّةِ و شدّة المحنة حتي اذا مضي لسبيله»;21 شگفتا ابابكر كه در حيات خود از مردم مي خواست عذرش را بپذيرند چگونه در هنگام مرگ خلافت را به عقد ديگري در آورد؟ هر دو از شتر خلاقت سخت دوشيدند و از حاصل آن بهره مند گشتند... و سرانجام، ابابكر حكومت را به دست كسي سپرد كه مجموعه اي از خشونت، سختگيري، اشتباه و پوزش طلبي بود... من در اين مدت طولاني، محنت زا و عذاب آور، چاره اي جز شكيبايي نداشتم تا روزگار ابوبكر هم سپري شد.

در بسياري از كتاب هاي تاريخي معتبر آمده است كه ابابكر ده ها بار گفته بود: «اقيلوني فلست بخيركم» با اين حال، بعد از خود حكومت را با وجود علي(عليه السلام) به عمر وانهاد و او با افراط و به خطا رفتن و ... حكومت كرد و حضرت علي(عليه السلام) در مقابل غصب حق خود، باز هم سكوت كرد و اينكه حضرت مي فرمايند: «صبر كردم ...» معلوم مي شود به طور مسلم حق ولايت حضرت غصب شد. امام به روند شوراي عمر در انتخاب خليفه بعد از او اعتراض مي كند و از همسان قرار دادن آن 5 نفر اعضاي شورا با خويش اعتراض دارد و با خلافت عثمان نيز مخالف است.

«عمر خلافت را در گروهي قرار داد كه پنداشت من همسنگ آنان مي باشم. پناه بر خدا از اين شورا! در كدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد ترديد بودم تا امروز با اعضاي شورا برابر شوم كه اكنون مرا همانند آنان پندارند؟ ناچار باز هم كوتاه آمده و با آنان هماهنگ گرديدم. يكي از آنان با كينه اي كه از من داشت، روي برتافت (سعدبن ابي وقاص) و ديگري دامادش (عبدالرحمن بن عوف) را بر حقيقت برتري داد و آن دو نفر ديگر كه زشت است آوردن نامشان، تا آنكه سومي به خلافت رسيد. دو پهلويش از پرخوري باد كرده، همواره بين آشپزخانه و دستشويي سرگردان بود و خويشاوندان پدري او از بني اميه به پا خاستند و همراه او بيت المال را خوردند و بر باد دادند.»22

حضرت در نهج البلاغه بارها به حقانيت خود و نيز چگونگي قبول حكومت اشاره مي فرمايند; يعني در حقيقت، سيره صحيح حكومت را مقبوليت و آراي عمومي مي دانند كه شكل حكومت نبوي نيز چنين بود. امام خميني(قدس سره)بزرگ شاگرد مكتب اهل بيت و بنيانگذار انقلاب اسلامي ايران نيز به تأسي از پيامبراكرم(صلي الله عليه وآله)و امام علي(عليه السلام) در زمينه ساختار حكومت مي فرمايند: «حكومت جمهوري اسلامي موردنظر ما از رويه پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و امام علي(عليه السلام)الهام خواهد گرفت و متكي به آراء عمومي ملت خواهد بود و شكل حكومت را مراجعه به آراي ملت تعيين خواهد كرد.»23

از آنچه كه تاكنون درباره سيره امام علي(عليه السلام) در پذيرش حكومت بيان گرديد، روشن مي گردد كه امام اولين اصلاح را در ساختار سياسي حكومت اسلامي پس از خلفا پديد آورد و بر آراي عمومي تكيه كرد.

ب. عزل كارگزاران ناشايسته و نصب كارگزاران شايسته

يكي از اقدامات امام علي(عليه السلام) در پذيرش حكومت، عزل و نصب حاكمان بر ملاك حق محوري است. امام در نخستين روز حكومت درباره كارگزاران و مجريان گفتند: «الا و ان بليتكم قدعادت كهئيتها يوم بعث الله نبيه(صلي الله عليه وآله) ... و الذي بعثه بالحق لتبلبلن و لتغربلن غربله و لتساطن سوط الغدر حتي يعود اسفلكم اعلاكم و اعلاكم اسفلكم...»24 در اين عبارات، حضرت سوگند ياد مي كند كه چنان مردم را غربال و زير و رو نمايد كه صدرنشينان فرو روند و فروتران صدرنشين شوند. و ساختار اجتماعي را تغيير دهد و ارزش هاي الهي در حاكميت مورد توجه قرار گيرد و شايسته سالاري، جايگزين قوم و قبيله سالاري گردد.

امام اصلاح فسادهاي سياسي را در بين مسلمانان بر فتوحات و تسخير اراضي بيشتر مقدّم مي دارد و در راستاي اين سياست، ترجيح مي دهد كه كشور اسلامي در همين حدود جغرافيايي كه دارد باقي بماند، اما در دوران ايشان فساد سياسي حاكم نباشد و عناصري بر مردم حكومت كنند كه در صلاحيت ديني و سياسي آنان جاي هيچ گونه شك و ترديدي نباشد.»25

با توجه به فتوحات شرقي و شمال آفريقا به وسيله خليفه دوم و نصب حاكمان با معيار نزديكي به خود، و نه به خدا، حكومت اسلامي دچار انحراف شد. وي اصحاب پيامبر(صلي الله عليه وآله)را كه در شهر بر سر كار بودند، عزل نمود و پسران بني اميه و ابومعيط را بر گردن مردمان سوار كرد. چون مردمان به عملكرد تباه آنان خرده گرفتند، اعتنايي نكرد. عثمان، وليدبن عقبه را به جاي سعدبن ابي وقاص به حكومت كوفه منصوب كرد و عبدالله بن عامر را به جاي ابوموسي اشعري در بصره منصوب كرد و عبداللّه بن سعدبن ابي سرح را به جاي مغيرة بن شعبه حاكم مصر گردانيد و همه شام را به معاويه واگذاشت.26

با آنكه عثمان پذيرفته بود عاملان عمر را از سر كار بر ندارد، طولي نكشيد كه همه آنان را از كار بر كنار كرد و خويشاوندان خود را به جاي ايشان گماشت. اين كار به اراده او بود يا به اشاره مروان؟ خدا مي داند. آنچه مسلم است، اين است كه در ميان كساني كه روي كار آمده بودند كساني بودند كه تقواي مالي يا تقواي سياسي يا تقواي ديني يا هر سه را نداشتند.27

نتيجه دخالت آنان (بني اميّه) به راندن انصار از صحنه سياست منتهي شد. در زمان عثمان «رهبران رده» به اشغال مناصب پرداختند كه در حقيقت يكي از علل اصلي خرابي و فساد اوضاع، تصدي اين اشخاص به كارهاي مهم بوده است... .28

ابوسفيان پس از آنكه عثمان به خلافت رسيد گفت: «اي بني اميه، حكومت را همچون گويي كه به دست آورده ايد، محكم نگهداريد; زيرا قسم به آن كسي كه سوگند مي خورم، سال ها بود كه احراز اين مقام را براي شما آرزو مي كردم. حالا كه به مقصود رسيده ايد بكوشيد تا خلافت را به كودكانتان منتقل سازيد.»29

مخالفان علي(عليه السلام) مي گويند: «وي مرد شجاعت بود نه مرد سياست; زيرا او مي توانست در آغاز خلافت خود با عناصر مخالف، موقتاً از در آشتي و صفا درآمده و آنان را با مداهنه راضي و خشنود نگهدارد و بدين وسيله خلافت خود را تحكيم كند و سپس به قلع و قمع شان بپردازد... . حال آنكه اساساً دعوت اسلامي هرگز اجازه نمي دهد كه در راه زنده كردن حقي، حق ديگري كشته شود، يا باطلي را با باطل ديگري دفع نمايند. آيات زيادي در قرآن كريم در اين باره موجود است. گذشته از اين، مخالفان علي(عليه السلام) در راه پيروزي و رسيدن به هدف، خود را از هيچ جرم و جنايني و نقض قوانين صريح اسلام فروگذار نمي كردند ... .»30

امام معيار عزل و نصب را رعايت حقوق مردم و انجام تكاليف الهي مي دانست و در مقابل فرمانداران بيدادگر مي ايستاد. در جايي به حضرت علي(عليه السلام)گزارش دادند كه ناظر بازار اهواز اختلاس كرده و رشوه مي گرفته است. حضرت پس از اطمينان از صحت موضوع، بخشنامه اي به فرماندار ناحيه ارسال نمود مبني بر اينكه فرد خلافكار را عزل كن و آنچنان كه او هست، بدون افزودن يا كاستن از آن، به مردم بگو، آبرويش را بريز و حبسش كن كه اگر آبروي او را نريزي، آبروي دين و حكومت ديني خواهد ريخت.31

سوده همداني (سوده بنت عماره) در مقابل معاويه مي گويد: روزي براي شكايت از يكي از عاملان نزد حضرت رفتم. او را ايستاده، جهت انجام نماز يافتم. حضرت از نماز منصرف شد و با مهرباني و عطوفت فرمود: آيا حاجتي داري؟ او را از شكايتم آگاه كردم. پس گريست و فرمود: خدايا تو شاهد باش كه من دستور به چنين ظلمي را ندادم. آن گاه نامه اي نوشته به آن زن دادند تا به آن كارگزار برساند كه محتواي آن نامه چنين بوده است: هنگامي كه نامه به دست تو رسيد آنچه در دست توست را حفظ كن تا جانشين تو برسد و از تو بستاند.32

حضرت بدون هيچ مسامحه اي با كارگزاران خاطي برخورد مي كند و آنان را از مناصب عزل مي نمايد. چنان كه در نامه اي به فرماندار بصره مي نويسد: همانا من به راستي به خدا سوگند مي خورم، اگر به من گزارش كنند كه در اموال عمومي خيانت كردي كم يا زياد، چنان بر تو سخت گيرم كه كم بهره شده و در هزينه عيال، درمانده و خوار و سرگردان شوي.33

و يا كارگزاران هنگامي كه در مجالس پر خرج شركت مي كنند، كه در آن سرمايه داران و مرفهان شركت دارند و محرومان نمي توانند در آن حضور يابند و بدان دعوت نشدند، مورد سرزنش قرار مي گيرند. نظير آنچه كه خطاب به عثمان بن حنيف فرموده اند: «گمان نمي كردم مهماني مردمي را بپذيري كه نيازمندانشان با ستم محروم شده و ثروتمندان بر سر سفره دعوت شده اند... سوگند به خدا، من از دنياي شما طلا و نقره نيندوخته و از غنيمت هاي آن چيزي ذخيره نكرده ام. بر دو جامه ام، جامه اي نيفزودم و از زمين دنيا حتي يك وجب در اختيار نگرفتم و دنياي شما در چشم من از دانه تلخ بلوط ناچيزتر است.34 و يا مي فرمايد: «كيف تُسيغ شرابا و طعاما و انت تعلم اَنّك تاكُل حراماً...»;35 چگونه نوشيدن و خوردن را بر خود گوارا كردي در حالي كه مي داني حرام مي خوري و حرام مي نوشي؟ چگونه با اموال يتيمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان، كنيزان مي خري و با زنان ازدواج مي كني؟... پس از خدا بترس و اموال آنان را باز گردان و اگر چنين نكني و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست يابم، تو را كيفري خواهم كرد كه نزد خدا عذرخواه من باشد. با شمشيري تو را مي زنم كه به هر كس زدم، وارد جهنم گرديد.

و يا امام در مقابل خريد خانه توسط شريح قاضي به 80 دينار غضبناك شده، او را هشدار مي دهد و قاطعانه برخورد مي كند.36

نكته ديگر آنكه امام، كارگزاران را بر اساس صلاحيت شخصي و مسائل حوزه فرمانداري، عزل و نصب مي كرد و رعايت حدود الهي و حقوق مردم را مهم مي شمرد. در عزل محمّدبن ابي بكر از مصر به جهت رفع سوءظن احتمالي به هنگام نصب وي به عنوان فرماندار شهري ديگر چنين بيان مي كند: «فقد بلغني مَوجِدتُك من تسريح الاشتر الي عملك»;37 خبر يافتم كه از فرستادن اشتر براي تصدي كاري كه در عهده داري، دلتنگ شده اي ... اگر آنچه را در فرمان توست از دستت گرفتم، بر جايي حكومتت دادم كه سر و سامان دادن آن بر تو آسان تر است و حكمراني آن بر تو خوش تر. امام در عهدنامه معروف «مالك اشتر» چگونگي نصب كارگزاران و گزينش آنان، بازرسي از كار آنان،38 و.. را بر مي شمارد و معيار صحيح به كارگيري فرمانداران را بيان مي فرمايد.

ج. احياي سنّت پپامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) در حكومت

يكي ديگر از اصلاحات مهمي كه امام در طي حكومت 5 ساله خود انجام داد، احياي سنّت شريف نبوي بود. با توجه به انحراف خلفاي قبلي، امام علي(عليه السلام)از همان ابتدا بر حفظ سنّت نبوي و حركت بر محور سيره پيامبر(صلي الله عليه وآله) تأكيد داشتند. امام در شوراي پس از مرگ عمر، به خاطر تكيه بر قرآن مجيد و سنّت و عدم پيروي از سيره شيخين، از خلافت دست كشيد:39 «در اصل، مهم ترين مسئله براي امام(عليه السلام)، احياي سيره پيامبر(صلي الله عليه وآله)از هر جهت و از هر حيث و اصلاح مشكلات و انحرافاتي بود كه در آن زمان وجود داشت. اين كار بسيار سختي بود; به ويژه كه بازوان امام مردمي بودند كه خودشان به شيخين معتقد بودند.»40

فاصله علي(عليه السلام) از زمان پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و تغييرات پديد آمده در طي 25 سال خلافت خلفاي سه گانه، طعم شيرين حكومت ناب اسلامي را از ذائقه ها برده بود. اندك اندك مردم از سيره ناب حكومت نبوي غفلت كرده بودند و خاطره شيرين آن ايام از اذهان محو مي شد. حضرت در ضمن خطبه اي سيره و روش حكومتي خود را كه منطبق با قرآن و سنت پيامبر(صلي الله عليه وآله)بود بيان نمود و عملا نيز از همان آغاز مطابق گفته خود، عمل كرد.41

پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) بين عرب و غير عرب فرق نمي گذاشت و بيت المال را به طور مساوي بين مسلمانان تقسيم مي نمود، اما خلفاي سه گانه بر خلاف سنّت پيامبر(صلي الله عليه وآله) عمل نمودند. مثلا، خليفه اول بزرگان انصار را در فتوحات، به سركردگي لشكر نگماشت تا آنجا كه صداي انصار به اعتراض بلند شد و او به اجبار، تنها ثابت بن قيس را از انصار را به سركردگي لشكر تعيين كرد.42

امام علي(عليه السلام) در طي حكومت سعي فرمودند با يادآوري فلسفه بعثت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و نحوه حكومت آن رسول گرامي و انطباق شيوه حكومتي خود بر آن روش، سعي در احياي مجدد اسلام ناب بنمايند، پيرايه ها را بزدايند و به نوعي نامشروع بودن سيره خلفاي پيشين را اعلام نمايند.

امام علي(عليه السلام) به واسطه سيرت عادلانه خود قيافه جذاب سيرت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)را به مردم، بخصوص نسل جديد نشان داد. وي در برابر شوكت كسرايي و قيصري معاويه در زي فقرا و مانند يكي از بينواترين مردم زندگي مي كرد. وي هرگز دوستان و خويشاوندان و خاندان خود را بر ديگران مقدم نداشت و توانگر را به گدايي و نيرومندي را بر ناتواني ترجيح نداد.43

اساساً حضرت يكي از حقوق مردم بر حاكم را عمل به كتاب خدا و سنّت نبوي مي شمارد: «و لكم علينا العمل بكتاب الله تعالي و سيره رسول الله(صلي الله عليه وآله) و القيام بحقه والنعش لسنته»;44 حقي كه بر شما برگردن ما داريد، عمل كردن به كتاب خدا و سنّت پيامبر(صلي الله عليه وآله) و قيام به حق و برپا داشتن سنّت اوست.

امام علي(عليه السلام) با بيان سيره پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) مردم را با اسلام ناب آشنا مي كردند و به تأسي از آن سيره دعوت مي كردند. «پس به پيامبر پاكيزه و پاكت اقتدا كن كه راه و رسم او الگويي است براي الگوطلبان ... و محبوب ترين بنده نزد خدا كسي است كه از پيامبرش پيروي كند و گام بر جايگاه قدم او نهد... پيامبر(صلي الله عليه وآله) از دنيا چندان نخورد كه دهان را پر كند و به دنيا با گوشه چشم نگريست ... همانا پيامبر(صلي الله عليه وآله) بر روي زمين مي نشست و غذا مي خورد و چون برده، ساده مي نشست و با دست خود كفش خود را وصله مي زد و جامه خود را با دست خود مي دوخت و بر الاغ برهنه مي نشست و ديگري را پشت سر خود سوار مي كرد... .»45

در واقع اعراض امام علي(عليه السلام) از پذيرش حكومت، به خاطر فسادها و انحرافاتي بود كه در دوران خلفاي سه گانه به دليل دوري از سنّت نبوي(صلي الله عليه وآله)رخ داده بود، به طوري كه جماعتي كه به تبعيض و... عادت كرده بودند، در مقابل عدالت علوي و سنت نبوي(عليهم السلام)ايستادند.

امير مؤمنان علي(عليه السلام) در پي اقبال همگاني و اصرار مردم در حالي تشكيل دولت داد كه تحولاتي اساسي در جهت بازگشت به سنت هاي جاهلي طي يك دوره 25 ساله روي داده بود; تحولاتي كه به صورت تجديدنظر در راه و رسم و سنّت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)، در همه وجوه صورت گرفته بود و مسيري كه آن حضرت به وجود آورده بود و راهي كه براي آينده امت اسلامي مشخص نموده بود، در وجوه سياسي، اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي دچار دگرگوني هاي اساسي شد.46

امام علي(عليه السلام) اصلاح روزگار را به پايداري راه هاي دين و نشانه هاي عدالت و سنّت پيامبر(صلي الله عليه وآله) و پاي بندي بدان ها مي شمارد: «و قامت مناهج الدين و اعتدلت معالم العدل و جرت علي اذلالها السنن فصلح بذالك الزمان و طمع في بقاء الدوله.»47

2. اصلاحات اقتصادي (عدالت اجتماعي) در حكومت امام علي(عليه السلام)

يكي از شعارهاي اساسي امام علي(عليه السلام) در قبول حكومت، اجراي عدالت اجتماعي در حكومت اسلامي و ممانعت از ستمگري ظالمان و... بوده است. پيش از آنكه اميرمؤمنان علي(عليه السلام) زمام امور را به دست گيرد، تحولات اقتصادي عظيمي به تدريج در جامعه و حكومت روي داد و مناسبات متعادل اقتصادي عصر پيامبر، به شدت دگرگون شد، عدالت اقتصادي رخ برتافت و استكبار اقتصادي جلوه يافت. اين تحول در دوره خليفه سوم به دليل چپاول اقتصادي و مسكنت مالي مردم، جامعه را به بحران كشاند كه در اين زمانه جامعه به شدت گرفتار انبوه داري و فزونخواهي از يك سو، و نيازمندي و ناداري از ديگر سوي شده بود.48

به دنبال فتوحات، اموال فراوان و زمين هاي گسترده اي در اختيار حكومت و مسلمانان قرار گرفت و در پي سياست هاي تبعيض در سهميه بندي بيت المال و برتري بخشيدن عرب بر عجم و خواص بر عوام، و اختصاص دادن سهم هاي كلان به خويشان و نزديكان و حاميان، هيأت حاكمه، به ويژه در شش ساله دوم حكومت خليفه سوم، خطرناك ترين انحراف ها چهره نمود.49

وابستگي عثمان به خاندان اموي موجب شد قدرت امويان، كه در زمان خليفه دوم در شام پايه گذاري شده بود، بيشتر تقويت گردد. وقتي فرمانداري بسياري از مناطق اسلامي به دودمان اميه و بستگان خليفه سپرده شود، رفته رفته عدل اسلامي دستخوش تبعيض و قوم و خويش بازي يا اشرافيگري مي گردد.50

همه مورّخان اسلامي اجمالا به دو نكته در زمان خلافت عثمان اشاره كرده اند:

1. سپردن تمام پست هاي حساس به بني اميه، بخصوص افراد بي بند و بار و غيرمتعهد;

2. حيف و ميل بيت المال در سطح وسيع و گسترده و بذل و بخشش هاي بيكران و غير قابل توجيه;51

درباره حيف و ميل ها و تبعيض هايي كه در دوران خليفه سوم اتفاق افتاد، در كتاب هاي متعدد تاريخي مطالب فراواني نقل شده است كه به اختصار به بعضي از آنها اشاره مي نماييم.

عثمان خانه اي براي خود در مدينه ساخت كه مردم بر او بسيار خرده گرفتند و او در ضمن خطبه اي كه در پاسخ ايرادهاي مردم بر اين كه چرا او از بيت المال مسلمانان براي خود چنين خانه اي ساخته است، گفت: بر فرض كه من خانه اي از بيت المال براي خود ساخته باشم، مگر جز اين است كه در اين خانه، كارهاي شما را سامان مي دهم و مگر من جز در پي برآوردن نيازهاي شمايم؟ شما از حقوق خود چيزي را از دست نداده ايد و اگر من در فضل و بخشش آنچه را دوست دارم انجام ندهم، در آن صورت به چه منظور پيشوا و رهبر شما باشم؟!52

عثمان 000/300 درهم به حارث بن حاكم برادر مروان و شوهر دخترش عايشه بخشيد و شتران صدقه را نيز به وي اهدا كرد.53

از آن عجيب تر، ارقام دينارهايي است كه به بستگان خود بخشيد; به مروان 000/500 دينار، به يعلي بن اميه 000/500 دينار، به عبدالرحمن بي عوف 000/256 دينار.54

عبداللّه بن خالد از او (عثمان) پاداش خواست و عثمان 000/400 درهم بدو بخشيد، حكم بن ابي العاص را كه پيامبر از مدينه تبعيد كرده بود بازگرداند و بدو 000/100 درهم بخشيد. به عبدالله ابي سرح تمام غنايمي را كه خداوند از فتح شمال غربي آفريقا نصيب مسلمانان كرده بود بخشيد; بدون اينكه هيچ كس از مسلمانان را در آن شريك قرار دهد. به ابوسفيان در همان روز 000/200 درهم بخشيد.55

در سايه حكومت عثمان، عبدالرحمن بن عوف ساختماني بنا كرد كه در طويله اش 100 اسب و 1000 شتر بود و يك چهارم دارايي اش پس از مرگ 000/84 دينار بود. زيدبن ثابت در هنگام مرگ به اندازه اي طلا و نقره داشت كه آنها را با تبر مي شكستند. اموال خليفه سوم در زمان مرگ 000/150 دينار و 000/000/1 درهم پول نقد بود و قيمت مستغلات وي بالغ بر 000/100 دينار بود. طلحه، كاخ معروف خود را در كوفه بنا كرد و درآمد وي از عراق هر روز بيش از 1000 دينار بود... .56

عثمان دخترش را به عبدالله خالد تزويج كرد و دستور داد تا 000/600 درهم به او داده شود و عبدالله بن عامر نوشت كه آن را از بيت المال بصره بپردازند... عثمان هرگاه به يكي از خويشاوندان خود جايزه اي مي داد، آن را از بيت المال فراهم مي ساخت و خزانه دار امروز و فردا مي كرد، پس بر او اصرار ورزيد و گفت: تو خزانه دار ما بيش نيستي; پس هرگاه به تو بخشيديم بگير و اگر خاموش مانديم، خاموش باش...57

عثمان اراضي متعلق به عامه مسلمانان را در تيول اشخاص قرار داده بود.58 چراگاه هاي عمومي را به تصرف عده اي خاص از بني اميه درآورد و در اين روش، مخالف سنّت نبوي و سيره دو خليفه قبل از خود عمل نمود.

اما علي(عليه السلام) با قبول حكومت، فلسفه پذيرش آن را احقاق حق مظلومان و ستمديدگان برشمردند و افق جديدي را فراروي جهانيان گشودند.59ايشان در سيره حكومتي خود، بازگرداندن اموال عمومي غارت رفته به بيت المال و مبارزه با حيف و ميل آن و سياست قاطع ستيز با غارتگران بيت المال را اعلام فرموده، و حتي دامنه مبارزه را تا زمان قبل از حكومت خود گسترش دادند و به افرادي كه در دوره خلفاي پيشين به ناحق و با تبعيض به مطامعي رسيده بودند، هشدار دادند كه اموال آنها را به بيت المال برخواهند گرداند; اگرچه با آن كنيز خريده باشند يا كابين زنان خود قرار داده باشند. «والله لو وجدته قد تزوَّج به النساء و مُلِكَ به الاماء لَرَددتُه.»60

آن حضرت زمين هايي را كه عثمان به خويشان خود بخشيده بود به مسلمانان بازگردانيد. عمرو عاص پس از بيعت با اميرالمؤمنين(عليه السلام) به قصد تحريك معاويه در نامه اي نوشت: «چه خواهي كرد آنگاه كه هر چه داري از تو گرفته شود ـ مانند درختي كه پوست آن را از تنه اش جدا كرده، لختش كنند ـ آنچه مي تواني بكن.»61 اما طبقه سرمايه دار فكر مي كند امام در مقابل اطاعت و فرمانبرداري آنها، دست سازش با آنها خواهد داد. وليدبن عقبه، ابي معيط را نزد آن حضرت فرستاد. وي به حضرت چنين گفت: اي ابوالحسن، ما از برادران و نزديكان تو هستيم. تو همه ما را به يك تير راندي. امروز مي خواهيم با تو بيعت كنيم به اين شرط كه اموالي را كه در زمان عثمان به ما داده شده، به حال خود واگذاري و بازپس نگيري! اما امام با قاطعيت تمام بار ديگر عزم خود را در پيمودن طريقي كه آغاز نموده بود اعلام كرد و بدين ترتيب، تمامي اشكال تبعيض در توزيع اموال را الغا كرد.62

«انطلق الامام مباشره بعدان بايعه الناس و تسلم زمام السلطه السياسيه بحركة الاصلاح حكوميه بداها من خلال شعار عداله الاجتماعية و الاقتصادية.» همين روش كه علي(عليه السلام)درباره مساوات عمومي بين همه مردم پيش مي گيرد، عامل اساسي است كه موجب مي گردد سرشناسان، فرزند ابوطالب را ترك كرده و چنان كه خواهد آمد، به پسر ابوسفيان بپيوندند; زيرا علي(عليه السلام) هيچ يك از اشراف را بر مردم عادي برتري نمي داد; او هيچ عربي را بر عجم ترجيح نمي داد; چرا كه انسان در خلقت و در وجدان علي(عليه السلام)برادر انسان ديگر بود و او به هيچ وجه با اين رؤسا و زعماي قبيله ها، سازشكاري نداشت و از كسي با مال ملت به نفع خود دلجويي نمي كرد و به سوي خود نمي خواند.63

در دوران عمر فرهنگ خاصي بر جامعه حكمفرما شد و روحيه خاص دوران عمر (خشونت) نسل آينده را شكل بخشيد. دوران عثمان با ويژگي هاي خاصي همچون احياي عصبيت ها و سنت هاي قبيله اي، زمينه يافتن ظهور اشرافيت قبيله اي و تبديل اشرافيت معنوي دولت عمر به اشرافيت اقتصادي زمين دار، در مسلمانان آرمان طلب عليه اين نظام كينه ايجاد كرد... در حالي كه امام علي(عليه السلام)، در رفتار با دوستان و بستگان خود ذره اي و لحظه اي از حدود و حقوق مردم فروگذار نكرد و هيچ انساني را بناحق بر ديگري برتري نبخشيد.

حضرت امير(عليه السلام) كه به حكومت رسيد، اين هرم طبقاتي را درهم شكست و بيت المال را بالسويه بين مردم تقسيم كرد و همچون پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)فرقي بين قريش و غير قريشي نگذاشت; حتي خودش مانند بقيه مسلمانان سه دنيار برداشت و قنبر غلام ايشان هم سه دينار ... معاويه را از حكومت شام عزل نمود و درخواست طلحه و زبير را براي احراز مقام رد كرد...»64

علي(عليه السلام) پس از آنكه به خلافت شناخته شد، مالي را در ميان مردم بالسويه تقسيم فرمود، چنان كه سيره پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)نيز همان گونه بود و اين روش زبير و طلحه را سخت برآشفت و بناي تمرّد گذاشتند.65

و بدين سان، بزرگان صحابه و قريش با مشاهده جديت و دقت امام در تقسيم عادلانه بيت المال، فهميدند كه اين سخنان علي(عليه السلام)فقط شعار سياسي نبوده است. و يا برخورد عادلانه امام با خواهر، برادر و دخترش گواه صادقي بر روح عدالت خواهي علي است.66 به خواهرش ام هاني همان قدر از بيت المال عطا مي كند كه به برده عجمي خواهرش پرداخت كرده است و در مقابل اعتراض خواهر، پاسخ مي دهد در كتاب الهي تفاوتي ميان عرب و عجم مشاهده نكرده ام. و يا در جاي ديگر مي فرمايد: «والله لقد رايت عقيلا و قداملق حتي استما حني من بركم صاعا...»; به خدا سوگند برادرم عقيل را ديدم كه به شدت تهيدست شده و از من درخواست داشت تا يك من از گندم بيت المال را به او ببخشم. كودكانش را ديدم كه از گرسنگي موهايشان ژوليده و رنگشان تيره شده بود. پي در پي مرا ديدار مي كرد و درخواست خود را تكرار مي كرد. چون به گفته هاي او گوش دادم، پنداشت كه دين خود را به او وامي گذارم و به دلخواه او رفتار مي كنم و از راه و رسم عادلانه خود دست بر مي دارم. روزي آهني گداخته به بدنش نزديك كردم تا او را بيازمايم; پس چونان بيمار از درد فرياد زد و نزديك بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: اي عقيل، گريه كنندگان بر تو بگريند. از حرارت آهني مي نالي كه انساني به بازيچه، آن را گرم ساخته است. اما مرا به آتش دوزخي مي خواني كه خداي جبارش با خشم خود آن را گداخته است.67

و يا زماني كه ام كلثوم دختر امام علي(عليه السلام) از علي بن رافع ـ خزانه دار امام ـ گردنبندي را به رسم عاريت براي 3 روز در ايام عيد قربان درخواست مي نمايد و او عطا مي كند و امام(عليه السلام) آن گردنبند را مي بيند، اعتراض مي نمايد و هيچ توجيهي را نمي پذيرد و مي گويد اگر چنين نبود كه گردنبند را به عاريت گرفته اي، انگشتان دست تو را به خاطر سرقت مي بريدم و اول هاشمي بودي كه به جرم سرقت دستش بريده مي شد.68

هر انسان منصفي در تطبيق دوران حكومت عثمان و امام علي(عليه السلام)، چهره حقيقي اسلام ناب و عدالت اجتماعي را در سيره حكومت امام مي بيند. حتي امام به مالك اشتر چنين دستور مي فرمايد: «مبادا به اطرافيان خود و يا نزديكان خود زميني را كه بي صاحب و يا جزء بيت المال است، بدهي و در اختيار آنها بگذاري.»

مبادا كسي از خواص و نزديكانت نسبت به قدرتي كه تو داري به طمع افتند و از تو بخواهند كه كشتزار و مراتعي را به آنها واگذاري و آنان با تكيه بر قدرت تو سوء استفاده كنند و به زمين كشتزار ديگران تجاوز كنند...»69

در بينش الهي امام علي(عليه السلام) ظلم و بي عدالتي و تبعيض، در هر شكل و با هر هدفي كه باشد محكوم است و ايشان هيچ نوع مصلحت انديشي را در اين عرصه برنمي تابند.

«منطق علي(عليه السلام) اين است كه هدف هر چه بزرگتر باشد، موجب اباحه ظلم نمي شود و شايد راز شكست او در بازار سياست همين منطق بود.»70

تبعيض و رفيق بازي و باندبازي و دهان ها را با لقمه هاي بزرگ بستن و دوختن همواره ابزار لازم سياست قلمداد شده است. اكنون مردي زمامدار كشتي سياست را ناخدا شده است كه دشمن اين ابزار است. هدفوايده اش مبارزه با اين نوع سياست بازي است.71

مقابله امام(عليه السلام) با تبعيض و بي عدالتي در ميان امت اسلامي سبب شد تا عده اي بيمار دل عليه آن حضرت برخيزند و حفظ مطامع دنيوي را آن قدر بزرگ ببيند كه در مخالفت با علي(عليه السلام)حدي نشناسند تا آنجا كه قتل نفس پيامبر را بر خود روا دارند. «قتل علي في المحرابه لشدة عدله.»

3. اصلاحات قضايي در حكومت امام علي(عليه السلام)

يكي از بيماري هايي كه پس از ارتحال پيامبر گرامي اسلام(صلي الله عليه وآله)دامنگير جامعه اسلامي شد و اندك اندك تبعات آن مردم را نسبت به دين نگران مي كرد، مسئله قضاوت در حكومت اسلامي بوده است. مطابق آنچه كه در تاريخ مسلم است، خليفه اول در برابر فساد آشكار خالد بن وليد در قتل مالك بن نويره و همبستري با همسرش در همان شب، خاموش ماند و با اين بهانه كه او سيف اللّه است و من سيف اللّه را در غلاف نمي كنم و او اجتهاد كرده و به خطا رفته است: «اجتهد فاخطاء»، از مجازات وي صرف نظر كرد. در حالي كه، در شرع مقدس اسلام، براي آن حدي معين شده و در قرآن بدان اشارت رفته است; ليكن خليفه اول در قضاوت خود خلاف دين حكم كرد.

اشتباهات خليفه دوم در قضاوت آن چنان زياد است كه نياز به كتابي مستقل است تا حكم هاي قضايي نادرست وي در آن نوشته شود. در دوره خلافت او چنان ترس در دل مردم افكنده شده بود كه مردم در مقابل قاضي به راحتي نمي توانستند از حق خود دفاع كنند.72

خليفه سوم در مسئله قضاوت مثل امور ديگر حكومتي اش، دچار افراط و تفريط بوده است. از سويي، ابوذر را به خاطر سخن حقش به ربذه تبعيد و صحابه را از بدرقه وي منع مي كند و از سوي ديگر، تبعيدشدگان زمان پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) را به مدينه برمي گرداند و به آنها صله و پاداش عطا مي كند. از سويي، در مقابل اعتراض عبدالله بن مسعود دستور مي دهد او را آنچنان لگدمال كنند كه پس از چند روز مي ميرد و از سوي ديگر، هنگامي كه وليد بن عقبه در كوفه شراب مي نوشد و مردم بدان اعتراض مي كنند، بر وليد حد الهي را جاري نمي كند و او را به عنوان مشاور خود به مدينه فرا مي خواند.

خليفه سوم هنگامي كه عبدالله بن عمر در مقابل قتل پدرش، سه نفر را قصاص مي كند و بدون محاكمه قضايي به قتل مي رساند، از مجازات وي درمي گذرد و اعتراض صحابه را وقعي نمي نهد; بدين گونه كه عبيدالله خودسرانه نزد هرمزان رفت و او را كشت، سپس به سراغ جفينه رفت و او را از پاي درآورد، آنگاه به خانه ابولولوء رفت و دختر او را نيز كشت... عثمان كه نمي خواست در آغاز زمامداري خود فرزند كسي را كه بر او حقوقي مسلم داشته است، بكشد و نيز از خويشاوندان و تيره خود جانبداري مي كرد، گفت: من خون بها را از جانب عبيدالله از بيت المال مي پردازم!

چون شش سال از خلافت عثمان سپري شد مردم از او بدگويي كردند و كساني درباره او به سخن آمدند و گفتند: خويشاوندان خود را برگزيد و چراگاه را قرق كرد. با مال خدا و مسلمانان خانه ساخت و مزرعه ها و مال ها فراهم آورد و ابوذر صحابي پيامبر(صلي الله عليه وآله) و عبدالرحمن بن حنبل را تبعيد كرد و دو تبعيد شده پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله)حكم بن ابي العاص و عبدالله بن سعدبن ابي سرح را جاي داد و خون هرمزان را پايمال كرد و عبيدالله بن عمر را نكشت.73

امام علي(عليه السلام) درباره قضاوت رايج در جامعه اسلامي آن روز اصلاحاتي پديد آورد كه در تاريخ، نمونه است. از سويي، دستور لازم براي انتخاب قاضي را صادر مي فرمايد و از سوي ديگر، به قضات چگونه قضاوت كردن را مي آموزد و رعايت عدالت را متذكر مي شود.

علي(عليه السلام) در حكومت خويش يكي از ياران خود به نام ابوالاسود را كه از مريدان ايشان بود، عزل نمود. وي نزد حضرت آمده و مي پرسد: چرا عزلم كرديد؟ من كه نه خيانت كردم و نه جنايت. حضرت علي(عليه السلام) در پاسخ مي فرمايند: تو را در دادگاه ديدم در حالي كه صداي تو از صداي شاكي و متهم بلندتر بود. در دادگاه اسلامي همه بايد احساس امنيت كنند و ـ به راحتي ـ حرف بزنند.74 و يا حضرت زماني كه به عنوان شاكي در دادگاه حضور پيدا مي كند، به قاضي كه عليه وي حكم صادر كرد، خشم نمي كند و حكم را مي پذيرد. «وقتي امام علي(عليه السلام)مي بيند زره جنگي اش به سرقت رفته است، حتي زماني كه سارقش را پيدا مي كند و زره مسروقه را به چشم خويش نزد او مي بيند، به هيچ روي از قدرت خود استفاده نمي كند، بلكه همچون يك فرد عادي براي اقامه دعوي و احقاق حق از طريق قانون به قاضي محكمه مراجعه مي كند و بالاتر از اين، وقتي كه مي بيند قاضي براي او احترام بيشتري قايل شده و در برخورد با امام و سارق، مساوات را رعايت نمي كند، خشمگين مي شود و محكمه را ترك مي كند.»75

امام علي(عليه السلام) براي حاكميت قانون و سلامت دستگاه قضايي، دستوراتي فرمودند كه كسي كه در منصب دشوار و حساس قضاوت جاي دارد، بايد بدان ها متصف باشد:

ـ بهترين و برترين افراد باشد.

ـ پرحوصله و داراي شرح صدر باشد و تمام اطلاعات لازم براي يك قضاوت عادلانه را از زواياي مختلف به دست آورد.

ـ با شهامت اخلاقي اشتباهات خود را بپذيرد و زود از اشتباهاتش برگردد و آنها را جبران كند.

ـ زود به خشم نيايد و به ويژه در مقابل پافشاري طرفين دعوا در احقاق حقشان، كنترل خود را از دست ندهد.

ـ روح نيرومند داشته باشد و از قدرتمندان نترسد.

ـ عزّت نفس و همت عالي داشته باشد و اسير طمع و آز نگردد و توسط ثروتمندان و رشوه دهندگان تطميع نشود.

ـ اهل تحقيق باشد و با سهل انگاري و آسان گيري از كنار مسائل نگذرد و بدون كسب اطلاعات كافي به قضاوت نپردازد و با برخورد سطحي و بر اساس اولين شنيده هايش حكم صادر نكند.

ـ در مواجهه با امور مشتبه، گنگ و پيچيده احتياط و تأمل را از دست ندهد و در كشف واقعيات بر اساس دلايل و براهين قطعي، كنجكاو و مصرّ باشد.

ـ با طرفين دعوا گشاده رو باشد و بدون ابراز خستگي و ناراحتي به هر كدام از طرفين فرصت سخن گفتن بدهد.

ـ گرفتار مكر و حيله فريبكاران نشود و در مقابل تملّق و چاپلوسي، اراده خود را از دست ندهد.

ـ و سرانجام پس از اتمام اين شرايط و خصوصيات از قاطعيت تمام برخوردار باشد...76

با تأمّل در سيره قضايي امام علي(عليه السلام) موارد متعددي از قضاوت ها و اصلاحات قضايي حضرت امير(عليه السلام) را مي توان يافت كه عمل به آنها با بي توجهي به دنيا، قوميت، نسب و حسب، ثروت و مقام و... ميسر است و امام دستگاه قضايي شايسته اين چنيني را مي خواست.

بنابراين، شايسته است در حكومت اسلامي ما نيز دستگاه قضايي موردنظر امام علي(عليه السلام) به وجود آيد كه با عدالت و انصاف حكم نمايد.

4. اصلاحات در تفكر ديني

در به دست آوردن آراي عمومي و مقبوليت مردمي و اجبار مردم براي بيعت با اولي و فشار روزافزون بر امام علي(عليه السلام) و طرفدارانش به قبول خلافت ابوبكر و عدم بيعت حضرت و يارانش با توجه به ناشايستگي خليفه و اطرافيان، غاصبان خلافت تلاش بسياري كردند تا از يك سو، جايگاه پيامبر(صلي الله عليه وآله)را مانند انسان هاي عادي و خودشان تنزل دهند و ارزش و رتبه آن حضرت را بشكنند و از سوي ديگر، براي سخنان و اعمال خود به عنوان صحابيان پيامبر، حجيت قايل شوند و اجتهاد به رأي در دين داشته باشند; اگرچه در مقابل دستور صريح پيامبر گرامي اسلام باشد. اين حركت در زمان خليفه اول شروع، در زمان خليفه دوم توسعه يافته و در زمان خليفه سوم به اوج خود رسيد; به حدي كه ارزش هاي جاهلي در عرصه انديشه ديني نمودار گرديد و ثروتمندي و قبيله گرايي رواج يافت و روح و باطن دين و تفكر ديني تا حد برداشت هاي غلط مروان و عثمان سقوط كرد.

اينكه اجتهاد خليفه اول، دوم و سوم به عنوان منبعي براي دستيابي به حكم الهي و انديشه ديني محسوب گردد، اولين اشتباه و انحراف در تفكر ديني به شمار مي رود. شعار «حسبنا كتاب الله»77 گوياي اين انديشه غلط است كه حتي سنّت نبوي(صلي الله عليه وآله)هم حجت نيست و ما خود با انديشه و اجتهاد، حكم صحيح را از كتاب قرآن دريافت مي كنيم و نيازي به سنت شريف نبوي نداريم.

با اين تفكر و در واقع به منظور پنهان ساختن فضايل امام علي(عليه السلام) و دور ساختن مردم از سرچشمه معارف الهي و راست نمودن پيراهن خلافت بر اندام ناموزون خويش، درصدد محو و نابودي احاديث نبوي برآمدند; يعني بعد از آنكه پيامبر گرامي اسلام(صلي الله عليه وآله)رحلت كرد و آنگاه كه اميرالمؤمنين را از مقام امامت و رهبري مردم كنار گذاشتند، از جمله سياست هايي كه حكام براي خود طرح ريزي كرده و آن را به مصلحت خويش يافتند، اين بود كه سانسوري فراگير نسبت به احاديث رسول الله(صلي الله عليه وآله)اعمال كنند تا آنجا كه حتي آن مقدار از مكتوبات صحابه را كه از سخنان پيامبر(صلي الله عليه وآله)بود و بدان دسترسي پيدا كردند آتش زدند. پس از آن، تا مقداري كه شرايط به آنها اجازه مي داد، هر كس كه با اين سياست مخالفت و از آن تخطي مي كرد، معاقبه كردند.78

از طرفي، غاصبان خلافت، امام علي(عليه السلام) را از حق الهي اش محروم كردند و از سوي ديگر، خلافت را جايگزين ولايت و امامت كردند.

از شكوه هاي دردمندانه امام است كه مي فرمايند: «اَري تُراثي نَهباً» (ميراث خود را تاراج رفته مي ديدم); منصب خلافت را غصب كردند و فساد آن در روي زمين تا قيام قائم آل محمد(صلي الله عليه وآله)باقي است.79

آنان اولين انحراف را در انديشه ديني پديد آوردند; اجتهاد خود را همسنگ و همسان روايت نبوي به شمار مي آوردند و براي خود به گونه اي قدرت تشريع قايل بودند. در واقع، مهم ترين انحراف در دوره خلفاي سه گانه مصلحت انديشي به جاي تمسك به نص قرآن و سنّت نبوي(صلي الله عليه وآله) بود كه قريب هفتاد مورد آن در كتاب النص و الاجتهاد علّامه شرف الدين گردآوري شده است. دقت در آنها اين نكته را بيش از پيش روشن مي سازد كه اين مصلحت انديشي ها، مشفقانه و از سر نصح و خيرخواهي نيست، بلكه جاه طلبانه و يا آلوده به اغراض سياسي است. اين در حالي است كه، حتي پيامبر اسلام(صلي الله عليه وآله)نيز از نصوص قرآن و دستورات الهي نمي تواند سرپيچي كند و در فرض تحريف از جانب خداوند به سختي تهديد مي شود(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالَْيمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)(الحاقه: 44ـ46) (و اگر بعضي سخنان را مي گفت كه حقيقت نداشت، ما او را با قدرت مي گرفتيم، آنگاه رگ جان او را قطع مي كرديم.) اما عمر بي هيچ دغدغه خلاف نص قرآن دستور مي دهد و تلاش دارد كه سنّت پيامبر را به آرامي و متناسب با زمان تغيير دهد. در تاريخ بغداد ابن تيفور آمده است كه عمر از عبدالله بن عباس مي پرسد: علي كجاست؟ گفت: در نخلستان هامشغول كشيدن آب از چاه است.

گفت: آيا هنوز فكر مي كند پيامبر او را به خلافت منصوب كرده است؟ گفت: بله. حتي پدر من نيز چنين مي انديشيد. عمر گفت: بله پيامبر(صلي الله عليه وآله)گفت، امّا ما به مصلحت نديديم.

امام علي(عليه السلام) در مقابل اين انديشه ناصواب مصلحت انديشي، بازگشت به سيره نبوي(صلي الله عليه وآله) را مبناي انديشه سياسي و ديني خود قرار مي دهد كه در همين مقاله به طور مبسوط بيان گرديد. به عبارت ديگر، يكي از كارهاي پر اهميت امام در طول حياتش به عنوان يك سياست و برخورد منطقي با مسائل زندگي، حفظ اصول و فروع ديني و قرار دادن كتاب خدا و سنّت رسول خدا به عنوان تنها محور تلاش هاي خود و مردم است.80

اميرالمؤمنين علي(عليه السلام) حتي شرط پذيرش حكومت را عمل به كتاب اللّه و سنّت ذكر فرمود و در مقابل عبدالرحمن بن عوف كه اصرار داشت سيره شيخين نيز شرط شود، حضرت حتي به بهاي از دست رفتن خلافت، حاضر نشد سيره شيخين را در كنار سيره نبوي قرار دهد.

دومين نكته در اصلاح مصلحت انديشي خلفاي سه گانه در عرصه دين، آن است كه امام علي(عليه السلام) به شناساندن جايگاه امامان و اهل بيت(عليهم السلام)در معرفي و نشر دين مي پردازد; يعني جايگاه امامان را تنها جايگاه اصيل تفسير دين مي شمارد كه اين اصلاح تفكر ديني است كه طي آن منبع و مرجع صحيح ديني را به مردم معرفي مي نمايد: «ايها الناس ان احق الناس بهذا الامراقواهم عليه و اعلمهم بامر الله فيه...»81

«داع دعا و راع رعي فاستجيبوا للداعي و اتبعوا الراعي قد خاضوا بحار الفتن واخذوا بالبدع دون السنن... نحن الشعار و الاصحاب و الخزنه و الابواب و لا توتي البيوت اّلا من ابوابها...»; دعوت كننده حق (پيامبر اكرم) دعوت خويش را به پايان رسانيد. رهبر امت به سرپرستي قيام كرد. پس دعوت كننده حق را پاسخ دهيد و از رهبرتان پيروي كنيد. گروهي در درياي فتنه ها فرو رفته، بدعت را پذيرفته و سنّت هاي پسنديده را ترك كردند... مردم، ما اهل بيت پيامبر(صلي الله عليه وآله)چونان پيراهن تن او و ياران راستين او و خزانه داران علوم و معارف وحي و درهاي ورود به آن معارف مي باشيم كه جز از در، هيچ كس به خانه ها وارد نخواهد شد.82

و مي فرمايد: شما مي دانيد كه من براي خلافت از هر كس شايسته ترم. با اين حال، او (عثمان) را به خلافت مي گماريد. سوگند به خدا! خلافت را به ديگري رها مي نمايم، مادامي كه امور مسلمانان منظم باشد.83

حضرت در معرفي اهل بيت(عليهم السلام)، آنان را ستون هاي استوار اسلام و پناهگاه مردم، انديشمندان، عاملان و عالمان ديني مي شمرد: «و هم دعائم الاسلام و ولائج الاعتصام بهم عاد الحق الي نصابه و انزاح الباطل عن مقامه...»84

امام در پاسخ به پرسش شخصي از طايفه بني اسد كه پرسيد: «چگونه شما را از مقام امامت كه سزاوارتر بوديد كنار زدند؟» فرمود: «اما الاستبداد علينا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا والاشدون برسول الله(صلي الله عليه وآله) نوطا ...» پس بدان كه ظلم و خودكامگي نسبت به خلافت بر ما تحميل شد ـ در حالي كه، ما را نسبت برتر و پيوند خويشاوندي با رسول خدا استوارتر بود و اين جز خودخواهي و انحصارطلبي چيز ديگري نبود كه گروهي بخيلانه به كرسي خلافت چسبيدند و گروهي سخاوتمندانه از آن دست كشيدند.85

امام هيچ گاه از اظهار اين امر كه خلافت تنها حق اوست، خودداري نكرد و مكرر با برشمردن فضايل خود و اهل بيت(عليهم السلام)، تقدم آنان را گوشزد مي كرد. جملاتي كه در اين زمينه در نهج البلاغه آمده به اندازه كافي در اين باره صراحت دارد و اين، علاوه بر تلاش هاي ديگر آن حضرت براي استقرار پايه هاي امانت الهي خويش از روش هاي ديگر است.86

نكته ديگر در اصلاح تفكر ديني، مقابله امام علي(عليه السلام) با انديشه متحجرانه خوارج است. خوارج به گونه اي ديگر بدعت گذاشتند و در انديشه ديني دچار انحراف گرديدند. به گمان غلط اينان همه امت گمراه بودند و فقط همين دسته و گروه، حق اند. حضرت استدلال مي كند: «فان ابيتم الاان تزعموا اني اخطات و ضللت فلم تضللون عامه امه محمد بضلالي و تأخذونهم بخطئي و تكفرونهم بذنوبي...» اگر مخالفت با من از اين روست كه مي پنداريد من خطا كرده ام و گمراه شده ام، پس چرا همه را از دم شمشيرهايي كه بر شانه حمايل كرده ايد، مي گذرانيد و كسي كه گناه كرده با كسي كه گناه نكرده درهم مي آميزيد؟87 خوارج در نماز جماعت به علي اقتدا نمي كردند; زيرا او را كافر مي پنداشتند. به مسجد مي آمدند و با علي نماز نمي گزاردند و احياناً او را مي آزردند.88

سرانجام، امام علي(عليه السلام) پس از اقدام خوارج به قيام مسلحانه عليه حكومت اسلامي و سلب امنيت اجتماعي، ناچار گرديد براي فرونشاندن غبار غليظ فتنه آنان و زدودن ابرهاي تيره ضلالت، جمود و تحجر جاهلانه از آسمان دين، به جنگ با آنها برخيزد. امام علي(عليه السلام)روي مردمي ظاهرالصلاح و آراسته، قيافه هاي حق به جانب، ژنده پوش و عبادت پيشه شمشير كشيد و همه را از دم شمشير گذرانيد.

حضرت دو تعبير جالب دارد:

1. شبهه ناكي و ترديدآوري اين جريان;

2. حالت اين خشكه مقدسان را به كلب (سگ هاري) تشبيه مي كند... واي به حال جامعه اسلامي از آن وقت كه گروهي خشكه مقدس، يك دنده، جاهل و بي خبر، پا را در كفش كنند و به جان اين و آن بيفتند. اين است كه امام به عنوان يك افتخار بزرگ براي خود ياد مي كند و مي گويد: «اين من بودم و تنها من بودم كه خطر بزرگي را كه از ناحيه اين خشكه مقدسان به اسلام متوجه مي شد درك كردم. پيشاني هاي پينه بسته، جامه هاي زاهد مآبانه، زبان هاي دائم الذكرشان و حتي اعتقاد محكم و پابرجايشان نتوانست مانع بصيرت من گردد. من بودم كه فهميدم اگر اينها پا بگيرند همه را به درد خود مبتلا خواهند كرد و جهان اسلام را به جمود و ظاهرگرايي و تقشر و تحجري خواهند كشانيد كه كمر اسلام خم شود.»89

در جريان جنگ با مارقين، هنگامي كه امام گروهي را ديدكه فريب تأويلات غلط از آيات قرآني را خورده و جامعه اسلامي را به فساد مي كشند، براي پراكندن جمعيت آنان كارايي نظامشان را در هم كوبيد. امام اين جهاد و تلاش ها را در مقابل گروهي از مسلمانان انجام مي داد كه دچار انحراف ديني شده و به صورت منافقان در دام شيطان غلتيده بودند.

امام با اشاره به گروهي كه همانند خوارج فهم صحيحي از دين نداشتند و فقط به عبادت بدون انديشه روي آورده بودند، مي فرمايد: عابد بي علم، همچون خر آسياب است كه همواره در يكجا مي چرخد و گامي به پيش نمي رود.90

امام علي(عليه السلام) براي احياي دين و روشنگري هميشه تلاش مي كرد و در سخت ترين شرايط نيز از اين مهم غفلت نميورزيد. در هنگامه جنگ جمل مرد عربي خدمت علي(عليه السلام)عرض كرد: يا اميرالمؤمنين تو مي گويي خدا واحد است؟ مردم از هر طرف به وي حمله كردند، گفتند: اي مرد عرب، مگر پراكندگي قلب و تشويش خاطر علي(عليه السلام) را مشاهده نمي كني كه به بحث علمي با علي(عليه السلام)مي پردازي؟ علي(عليه السلام)به اصحاب خود فرمود: اين مرد را به حال خود واگذاريد; زيرا من در جنگ با اين قوم هم جز روشن شدن عقايد درست و مقاصد دين، منظوري ندارم. سپس به تفصيل به پاسخ سؤال عرب پرداخت.91

امام در طول حكومت كوتاه مدت خود هم رشد انديشه قابل توجهي به جامعه اسلامي بخشيد. شايد بتوان گفت بحث هاي كلامي و فلسفي نهج البلاغه از بديع ترين و جذاب ترين بحث هاي توحيدي است. در عين حال، امام با جهت دهي به انديشه امت اسلامي به سوي فهم دقيق دين و رواج سنت هاي الهي، از دنياگرايي و سطحي نگري مردم جلوگيري مي نمايد. همچنان كه مهم ترين انحراف ديني از بين رفتن بينش و كاستي گرفتن شعور ديني در ميان مردم بود; چيزي كه سبب مي شد تا آنها نه در راستاي تحقق اهداف دين مبين، بلكه براي جذب بيشتر سهمشان از بيت المال تلاش كنند و شكل و ماهيت زندگي خود را نيز در همان جهت تنظيم كنند. امام(عليه السلام) در زمينه هاي مختلف ديني مي كوشيد تا احياگر قرآن و سنت رسول اللّه باشد و از سياست هاي فكري خاصي كه باعث پيدايش بدعت ها و از بين رفتن سنت هاي الهي مي شد، جلوگيري كند.92

امام خود را مجري آگاه و راستين سيره پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)مي ديد. هنگامي كه سركشي بعضي از مردم را مشاهده مي كرد مي فرمود: «لوغبت عنكم من يسير فيكم بهذه السيره» اگر من از ديد شما غايب شوم، چه كسي به روش رسول خدا در ميان شما رفتار خواهد كرد؟ به همين منظور، امام مصرّ بود تا در زمينه هاي مختلف سيره پيامبر(صلي الله عليه وآله)را به مردم گوشزد كرده و همان را به عنوان سنت در بين مردم به اجرا در آورد.93

يكي از زمينه هاي انحرافات ديني نشت و گسترش انديشه هاي جعلي اهل كتاب بوده است كه با حضور كعب الاحبارها و... از زمان خليفه دوم رواج يافته بود. امام به عنوان مصلح تفكر ديني با نشر آنها مخالفت ورزيدند و پيروي از آنها را نهي كردند. هنگامي كه فرهنگ اهل كتاب در قالب اسرائيليات، به جامعه اسلامي سرايت كرد و بعضي براي ترويج آن روي خوش نشان دادند، امام مخالفت خود را آشكارا بيان كرده، مرم را از پيروي آثار اهل كتاب پرهيز داد.94

كوتاه سخن آنكه، با حضور امام علي(عليه السلام) در مسند قدرت و انجام اصلاحات در امور اقتصادي و عدالت اجتماعي، قضايي، سياسي و انديشه ديني، اسلام بار ديگر احيا شد و تباهي ها، فسادها و پيرايه هاي اسلام خلفاي سه گانه بر همه جهانيان الي الابد مشهود گرديد.

امام علي(عليه السلام) به عنوان نماد يك انسان مسلمان الهي و پيرو سنّت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) درخشيد و اسلام ناب را معرفي كرد.

موانع حكومت حضرت امام علي(عليه السلام)

بيعت با امام، به شكلي خودجوش با اصرار مردم و اقبال عمومي زايدالوصل صورت پذيرفت كه بيعت هاي گذشته همانند آن نبوده است و امام با توجه به حضور بيعت كنندگان و اقامه حجت الهي به وجود ياران آماده، زمام امور را به دست گرفت و به محض استقرار حكومت الهي اش انجام اصلاحات سياسي، اقتصادي، قضايي و ديني را آغاز كرد. اما امام در مسير اصلاحات به موانعي برخورد نمودند كه آهنگ اصلاحات را كند مي كرد و يا به انسداد آن مي انجاميد. ما در اين بخش به موانع موجود در سر راه امام(عليه السلام)براي انجام اصلاحات و بررسي علل عدم توفيق امام در به دست آوردن حكومتي منسجم، همراه، بسامان و مطيع مي پردازيم. اين موانع عبارتنداز:

1. غارتگران بيت المال

نخستين گروه از مخالفان حضرت كه امام در جاي جاي نهج البلاغه آنها را هشدار مي دهد و از حيف و ميل بيت المال باز مي دارد، آناني هستند كه در زمان خلفاي گذشته سهم بيشتري از بيت المال داشتند و از حاتم بخشي خليفه وقت بهره مند بودند. تبعيض در دريافت بيت المال سبب شده بود كه در مقابل عدالت حضرت علي(عليه السلام)مخالفت كنند. آناني كه اميد نوازش امام در به دست آوردن سرمايه بيشتر را داشتند، در مقابل سخنان حضرت كه مي فرمود: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملك به الاماء لرددته ...» از عدالت امام ترسيدند و سر به مخالفت برداشتند; هرچند در ظاهر خود را موافق نشان مي دادند، اما به محض اينكه زمينه هاي ابراز مخالفت پديدار شد، به ياري ديگر مخالفان، جبهه مشتركي تشكيل دادند و دشمني خود را آشكار نمودند. اين گروه را بيشتر، اطرافيان عثمان و مرفهان دوران حكومت وي تشكيل مي دادند كه موارد متعددي از كلام عادلانه امام علي(عليه السلام) در نهج البلاغه، درباره آنان است. به گونه اي كه سرانجام درباره امام گفته شد: «قتل علي في محرابه لشدة عدله»95 يعني امام به خاطر شدت عدالت خواهي و دادگستريش به شهادت رسيد.

2. طالبان قدرت و حكومت (ناكثين)

يكي از موانع عمده حضرت امير براي رسيدن به نظام اصلاحي، كساني بودند كه در حكومت حضرت براي خود جايگاهي در نظر گرفته بودند، ولي هنگامي كه امام علي(عليه السلام) به حكومت رسيد، آرزوي آنان ناكام ماند، به گونه اي كه آنان در همان نخستين روزهاي حكومت امام و در همان برخوردهاي آغازين دريافتند كه حضرت در تخصيص بيت المال و تقسيم مناصب دولتي بسيار ظريف و دقيق بوده و بر اساس حق و عدل، عمل نموده و اهل مسامحه و سازش نيست. آقاي محمّدي ري شهري در اين باره مي نويسد: «حساسيت و دقت شخص امام در بيت المال نيز شگفت انگيز است. او حاضر نبود حتي براي پاسخگويي به كساني كه براي كار شخصي در شب به او مراجعه مي كنند، از نور چراغي كه به درآمدهاي عمومي تعلق دارد استفاده كند. از اين رو، هنگامي كه در خزانه مشغول نوشتن چگونگي تقسيم بيت المال بود و طلحه و زبير براي كار شخصي خدمت او رسيدند، فوراً چراغي كه متعلق به درآمدهاي عمومي بود را خاموش كرد و دستور داد چراغ ديگري از خانه اش بياورند.»96

بعضي از افراد پيمان شكن كه در شوراي عمر براي انتخاب خليفه سوم شركت كرده بودند، خود را همتاي امام به حساب مي آوردند و از اينكه امام حكومت را دور از دسترس آنان اداره نمايند، برايشان بسيار گران آمد; از اين رو، سر به مخالفت برداشته و زبان به اعتراض گشودند كه حضرت نيز به آنها پاسخ مي فرمايند: و اما اعتراض شما كه چرا با همه به تساوي رفتار كردم; اين روشي نبود كه به رأي خود و يا به خواسته دل خود انجام داده باشم، بلكه من و شما اين گونه رفتار را از دستورالعمل هاي پيامبر اسلام(صلي الله عليه وآله)آموختيم كه چه حكمي آورد و چگونه آن را اجرا فرمود. پس در تقسيمي كه خدا به آن فرمان داد، به شما نيازي نداشتم. سوگند به خدا، نه شما و نه ديگران را بر من حقي نيست كه زبان به اعتراض مي گشايد.97

3. خوارج يا منحرفان از دين (مارقين)

يكي ديگر از موانع عمده امام علي(عليه السلام) در انجام اصلاحات، قشري نگري و متحجر بودن عده اي مدعي دين داري و دين مداري بود. گروهي كه شعار دين داري و حكومت ديني مي دادند، ولي در عمل بهره عميق و دقيقي از دين نداشتند، تنها به چند شعار ظاهر فريب اكتفا نمودند و فهم غلط خود از دين را تنها فهم قابل قبول از دين مي دانستند و تمام كساني را كه از دايره آن برداشت غلط خارج بودند كافر به شمار مي آوردند. در فلسفه سياسي خوارج مي توان انديشه فريبنده معاويه و عمرو عاص را به نحوي مشاهده كرد كه آن دو از سادگي اين خشكه مقدسان احمق، بهترين سود را در بازار سياست برده اند. همان هايي كه يك روز با شعار حكميت، جنگ را به صلح كشاندند، مسبب آتش افروزي در جنگ ديگري شدند كه مبناي آن فقط پذيرش حكميت بوده است و اعتراض به اينكه چرا علي(عليه السلام)به حكميت تن داد و اكنون كه به حكميت گردن نهاده كافر شده است و... .

هميشه در طول تاريخ قشري نگري و تحجر از بزرگ ترين موانع فهم دقيق و صحيح دين بوده است و در دوران امام علي(عليه السلام)كه جامعه اسلامي به نوعي دچار بحران هويت ديني شده بود اين مسئله، نمود بيشتري دارد; زيرا از يك سو تفكر ديني در دام توطئه گراني همچون معاويه، عمرو عاص، ابن كواء، ابوموسي اشعري و... گرفتار آمده بود و از سويي، خلافت عثمان و بيدادگري وي و اطرافيانش موجب وهن خلافت اسلامي شده بود و از ايمان مردم نسبت به دستگاه حكومت كاسته بود و مجموعه اين عوامل سبب گرديد كه اطاعت مردم از امام علي(عليه السلام) به عنوان مرجع ديني كاهش يابد. بنابراين، امام علي(عليه السلام) در ارائه ديدگاه ها و عملكردهاي خويش دو مسئوليت بزرگ بر دوش خود احساس مي كردند: ارائه تفسير صحيح از دين و دين داري; مقابله با انديشه هاي باطل و خرافات و جهالت.

امام علي(عليه السلام) در جبهه نشر انديشه هاي حق، با قاطعيت ايستاد و لحظه اي درنگ نكرد و در بسياري از خطبه ها به بيان انديشه صحيح ديني پرداخت. بسياري از خطبه ها به تقواي الهي اختصاص يافت و راز و رمز جهان هستي را براي مردم بيان نمود، خطبه هاي توحيدي امام علي(عليه السلام) از برترين مباحث انديشه هاي ديني است كه امام با طرح اين مباحث و پرورش انديشمندان ديني، روح تازه اي به كالبد جامعه ديني دميدند و خرافات و پيرايه هايي را كه توسط علماي اهل كتاب وارد حوزه تعاليم ديني گرديده بود، زدودند. ولي چهره زاهد مآبانه متحجران تا حدود زيادي مانع از نفوذ كلمه امام بود. به جرئت مي توان گفت خطر دينداران منحرف در عرصه فهم ديني، بسيار بيشتر از بي دينان و كافران است و اسلام در اين عرصه در طول تاريخ ضربه هاي بزرگي خورده است و يكي از راز و رمزهاي عدم موفقيت امام علي(عليه السلام) نيز همين بوده است.

4. رفاه طلبي و دنيازدگي مردم

يكي از موانع جدي در سر راه اصلاحات امام علي(عليه السلام)، دنيازدگي مردم در دوران حكومت ايشان بوده است. مردمي كه طعم رفاه و متاع دنيا را در زمان خليفه سوم چشيده بودند، از جنگ هاي طولاني مدت حضرت امام(عليه السلام) خسته شده و از فرمان امام براي حضور در جبهه هاي نبرد به دليل روحيه رفاه طلبي و عافيت جويي ناشي از دنيامداري تبعيت نمي كردند. هرگاه امام(عليه السلام)دستور به انجام كاري مي داد، آنها عمل نمي كردند و بهانه هاي مختلف مي آوردند. يك روز جنگ را به بهانه گرماي تابستان ترك مي كردند و يك روز به خاطر سرماي زمستان،... چنان كه امام بارها از آنان شكوه نموده، روش ايشان را تقبيح مي نمايند.98

نكته ديگر در عدم توفيق حضرت علي(عليه السلام) عدم انسجام نيروهاي تحت فرمان در جبهه حق بوده است. آزادي مشروع كه امام علي(عليه السلام)در دوران حكومت خود براي مردم فراهم آورده بود و نفوذ كلمه بعضي افراد و شخصيت ها در امت، سبب گرديده بود كه تفرقه و عدم انسجام در لشكر و اصحاب امام(عليه السلام) مشاهده شود، به طوري كه امام(عليه السلام) مشتاق است تا 10 نفر از ياران خود را در مقابل يك نفر از ياران معاويه تعويض نمايد.

«اي مردم كه هرگاه فرمان دادم، اطاعت نكرديد. هر زمان شما را دعوت كردم، پاسخ نداديد، هرگاه شما را مهلت مي دهم، در بيهودگي فرو مي رويد و در هنگامه جنگ سست و ناتوانيد... شگفت آور نيست كه معاويه انسان هاي جفاكار و پست را مي خواند و آنها بدون انتظار كمك و بخششي از او پيروي مي كنند و من شما را براي ياري حق مي خوانم... ولي از طرف من پراكنده مي شويد و به تفرقه و اختلاف روي مي آوريد.»99

5. جهالت و ناآگاهي مردم

رشد نايافتگي جامعه انساني يكي از عوامل شخصيت پرستي و توجه به مصداق ها به جاي تكيه بر معيارهاست. جامعه توسعه يافته، جامعه اي است كه معيارهاي حق در آن ظهور و بروز داشته باشد و انديشه هاي انساني شكوفا شود كه فلسفه بعثت پيامبران، شكوفايي انديشه هاي بشري بوده است. چنان كه امام علي(عليه السلام) در اين باره مي فرمايند:100 جهالت و ناآگاهي مردم، از چند منظر قابل تأمّل است. از يك سو، تحت تأثير شخصيت انسان هاي ظاهرالصلاح در شناخت حق و باطل دچار تحيّر و سرگرداني شده و حتي در حقانيت امام علي(عليه السلام)و ياري ايشان ترديد مي كردند. به عنوان نمونه، در جنگ جمل يكي از ياران امام كه شخصيت زدگي سبب شك و ترديد ايشان در حق بودن جبهه امام گرديده بود، از امام(عليه السلام)مي پرسد: حق با كدام گروه است؟ از طرفي شما و عمار و ابن عباس و... و از طرفي جبهه مقابل عايشه و زبير و طلحه و...؟ امام در پاسخ مي فرمايد: عيب شما در اين است كه حق را از روي مصداق ها جستوجو مي كني. تو اول حق را بشناس، آن گاه اهل حق را مي شناسي و باطل را بشناس، آن گاه اهل باطل را مي شناسي.

از سوي ديگر، معاويه و مروان و عمروعاص و... با استفاده از ساده لوحي و جهل عرب، هر روز نقشه جديدي براي مقابله با امام(عليه السلام)طرح مي كردند و بذر شك و ترديد در حقانيت امام(عليه السلام)را در دل مردم مي افكندند. از سويي، مردم معاويه را باهوش تر و سياستمدارتر از امام مي دانستند و حيله گري و فريب سياسي را از هوش سياسي تشخيص نمي دادند و جهالت ديگر آنان، اينكه امام را با شخصي همچون معاويه قياس مي كردند. نتيجه همه اين توهمات، دوري آنان از امام(عليه السلام) و تنها گذاشتن حضرت در صحنه هاي مختلف بود.

روزي حارث بن حوت نزد امام آمد و گفت: آيا چنين پنداري كه من اصحاب جمل را گمراه مي دانم؟ چنين نيست. امام فرمود: «اي حارث! تو زير پاي خود را ديدي، اما به پيرامونت نگاه نكردي پس سرگردان شدي، تو حق را نشناختي تا بداني كه اهل حق چه كساني مي باشند؟ و باطل را نشناختي تا باطل گرايان را بشناسي.»

حارث گفت: من و سعيدبن مالك و عبداللّه بن عمر، از جنگ كنار مي رويم، امام فرمود: «همانا سعد و عبدالله بن عمر نه حق را ياري نمودند و نه باطل را خوار ساختند.»101

6. تغيير معيارهاي الهي و بازگشت مردم به ارزش هاي جاهلي

يكي ديگر از موانع امام در راه انجام اصلاحات، نمودار شدن ارزش هاي جاهلي در جامعه و از بين رفتن و كم رنگ شدن ارزش هاي الهي بوده است. پس از رحلت پيامبر گرامي اسلام(صلي الله عليه وآله)بار ديگر تعصب هاي قومي و قبيله اي جان گرفت و سرمايه داري و دنياطلبي ارزش يافت. به رستگاري، تقواي الهي، خدامحوري و حق طلبي كمتر توجه مي شد. يكي از جنبه هاي تذكر پي در پي امام علي(عليه السلام) به تقوا، توحيد، آخرت و اهل بيت(عليهم السلام) در نهج البلاغه بيدارگري اصحاب و احياگري ارزش هاي ديني است. اينكه امام بارها به فلسفه بعثت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)پرداخته، جاهليت را وصف كرده و مقابله مشركان با اسلام را بيان نموده، در حقيقت هشدار مردم به خدامحوري و بازگشت آنان به برنامه صحيح الهي است. يعني فاصله 25 ساله بين حكومت پيامبر گرامي اسلام و امام علي(عليه السلام)سبب گرديد تا ذائقه امت اسلامي تغيير يابد... پس از اين استحاله عميقي كه در جامعه اسلامي رخ داد، امام در راه بازگرداندن امور به سيره رسول الله و عمل بر طبق آيات قرآن با دشواري هاي زايدالوصفي روبه رو بودند كه حقيقتاً مانعي جدي در راه مقاصد الهي ايشان محسوب مي گرديد.

7. كينه جمعي از بزرگان قريش از مبارزات امام علي(عليه السلام)

از ديگر موانع اصلاحات در حكومت امام علي(عليه السلام)كينه ها و حقدهايي است كه از مبارزات حق طلبانه امام علي(عليه السلام) در دوران رشد و شكوفايي اسلام به همراه پيامبر گرامي نشأت مي گيرد. بسياري از مسلمانان دوره حكومت امام(عليه السلام) كه تا سال هشتم يا پس از آن نامسلمان، بلكه مخالف اسلام باقي مانده بودند و به زور شمشير يا ترس و وحشت از قدرت خيره كننده مسلمانان، ظاهراً اسلام آورده بودند، در دوره عثمان به مسند قدرت تكيه زده و صاحب قدرت شدند و در دوره امام علي(عليه السلام)دوباره از قدرت كنار گذاشته شدند. اين گروه با آن كينه ها، هر روز مخالفت و نارضايتي خود را به نوعي با ايجاد تنش و نافرماني بروز مي دادند: «قد وتر فيه صناديد العرب و قتل ابطالهم و ناوش ذؤبانهم فاودع قلوبهم احقاداً بدريةً و خيبريةً و حنينية و غيرهن فاضبّت علي عداوته و اكبت علي مُنابذته...»; در راه خدا خون هاي گردنكشان عرب را به خاك ريخت و پهلوانانشان را به قتل رساند و سركشان را مطيع و منقاد گردانيد و دل هايشان را پر از حقد و كينه از واقعه جنگ بدر و خيبر و حنين و غير آنان ساخت كه در اين جنگ ها بزرگانشان زير شمشير علي(عليه السلام)به خاك هلاكت افتادند و بازماندگانشان كينه علي(عليه السلام) را به دل گرفتند و در اثر آن كينه به دشمني او قيام كردند و به مبارزه و جنگ با او هجوم آوردند... .102

امام علي(عليه السلام) در نهج البلاغه درباره علت دشمني قريش مي فرمايد: به خدا سوگند، قريش از ما انتقام نمي گيرد، جز به علت آنكه خداوند ما را از ميان آنان برگزيد و گرامي داشت و ما هم آنان را در زندگي خود پذيرفتيم.103

امام علي(عليه السلام) با وجود همه اين موانع، كه هر يك از آنها كافي است تا حكومتي را متوقف نمايد، در انجام اصلاحات توفيق بسيار داشت كه ذيلا بدان خواهيم پرداخت.

فرجام اصلاحات

از آنجا كه امامت در نگرش شيعه، استمرار حركت نبوت است و امام احياگر آيين خداوندي در جامعه بشري است، حضور امام در عرصه حيات اجتماعي هميشه اصلاحگرانه و رو به رشد بوده است كه نمونه بارز آن، توفيقات قابل توجه امام علي(عليه السلام) در عرصه اصلاحات ـ در طول حكومت اندك ايشان با آن همه مشكلات و مصايبي كه بر ايشان پديد آوردند ـ مي باشد. سه جنگ بزرگ بين مسلمانان در طول حكومت امام(عليه السلام) به وقوع پيوست، به نحوي امام(عليه السلام)را از پرداختن به امور اساسي و كليدي بازداشتند; ولي با اين همه، توفيقات امام علي(عليه السلام) در تبليغ و احياي دين و بازگرداندن ارزش هاي الهي به جامعه اسلامي آنچنان چشمگير بوده كه براي همه مسلمانان از شيعه و عامه و حتي مسيحيان ... قابل توجه و تأمل برانگيز بوده است. اهم نتايج و دستاوردهاي اصلاحات امام علي(عليه السلام) عبارتند از:

ـ معرفي اسلام واقعي و ناب بعد از 25 سال پيرايه بستن به آن;

ـ ارائه فهم جديد، دقيق و صحيح از دين و مقابله با انديشه و فهم غلط و باطل از دين;

ـ بازگشت به كتاب خدا و سنّت نبوي(صلي الله عليه وآله) و باطل كردن بسياري از روش هاي غلط خلفاي پيشين;

ـ رفع تبعيض در تعامل اقتصادي و اجتماعي و اجراي عدالت اجتماعي در عرصه حكومت ديني;

ـ شايسته سالاري در نصب كارگزاران و عزل كارگزاران نالايق بدون مسامحه و مصلحت انديشي;

ـ اصلاح قضايي و معرفي ساختار قضاء و داوري در اسلام;

ـ تربيت انديشمندان اسلامي و نشر انديشه اسلام ناب و مقابله با تحجر و قشري نگري;

ـ فرهنگ سازي ديني و رهبري فرهنگ صحيح مبتني بر دين در جامعه.

پى نوشت ها

1ـ محمّد معين، فرهنگ معين، ج 1، ص 293.

2ـ مرتضي مطهري، نهضت هاي اسلامي در صد ساله اخير، ص 8.

3ـ حسن رحيم پور ازغدي، اصلاحات; ضرورت ها و چالش ها، ص 76 و 77.

4ـ علي مطهري، اصلاح طلبي، ص 8.

5ـ مرتضي مطهري، ده گفتار، ص 79.

6ـ مرتضي مطهري، قيام و انقلاب مهدي، ص 45ـ47.

7ـ محمّدجواد صاحبي، انديشه اصلاحي در نهضت هاي اسلامي، ص 45.

8ـ حسن رحيم پور ازغدي، مكاتبه و انديشه (7)، اصلاحات از ديدگاه امام علي(عليه السلام)، ص 143.

9ـ نهج البلاغه، محمد دشتي، خطبه 131، ص 129.

10ـ شيخ مفيد، الجمل، ص 115.

11ـ ثقفي، غارات، ص 307.

12ـ شرح ابن ابي الحديد، مهدي دامغاني، ج 1، ص 102.

13ـ رسول جعفريان، حيات فكري و سياسي امامان شيعه، ج 1، ص 50.

14ـ نهج البلاغه، محمّد دشتي، نامه 28، ص 515.

15ـ همان، خطبه 162، ص 304.

16ـ همان، خطبه 229، ص 466.

17ـ همان، خطبه 54، ص 105.

18ـ همان، خطبه 3، ص 48 و 49.

19ـ همان، خطبه 74، ص 122 و 123.

20ـ همان، خطبه 3، ص 44 و 45.

21ـ همان، خطبه 3، ص 46.

22ـ همان، ص 46 و 47.

23ـ امام خميني، صحيفه نور، ج 4، ص 334.

24ـ ر.ك: العقد الفريد، ج 4، ص 132.

25ـ رسول جعفريان، پيشين، ج 1، ص 52.

26ـ ابن اعثم كوفي، فتوح البلدان، ج 2، ص 149 / مسعودي، مروج الذهب، ج 2، ص 334.

27ـ ر.ك: سيدجعفر شهيدي، تاريخ تحليلي اسلام.

28ـ شكراللّه خاكرند، علل شكل گيري خوارج، ص 52 و 53.

29ـ مسعودي، پيشين، ج 20، ص 352.

30ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، شيعه در اسلام، ص 19.

31ـ حسن رحيم پور ازغدي، اصلاحات; ضرورت ها و چالش ها، ص 94.

32ـ المنهج القوم لتعليم لغه القرآن الكريم، رفاعه، متقي زاده، ميرحاجي، ص 32 و 33.

33ـ نهج البلاغه، محمّد دشتي، نامه 20، ص 499.

34ـ همان، نامه 45، ص 552 و 553.

35ـ همان، نامه 41، ص 548 و 249.

36ـ همان، نامه 3، ص 481 و 482.

37ـ نهج البلاغه، سيدجعفر شهيدي، نامه 34، ص 309.

38ـ همان، نامه 53، ص 327ـ339.

39ـ مرتضي عسگري، معالم المدرستين، ج 1 ،ص 186.

40ـ ر.ك: رسول جعفريان، تاريخ سياسي اسلام (سيري در سيره خلفا)، ج 2.

41ـ مرتضي عسگري، نقش ائمّه در احياء دين، ج 14، ص 92.

42ـ تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 29 / ثقفي، غارات، ص 32.

43ـ نهج البلاغه، محمّد دشتي، خطبه 169، ص 322.

44ـ همان، نامه 160، ص 320.

45ـ هاشم معروف الحسني، الائمّه اثني عشر، ج 1، ص 393 و 394.

46ـ نهج البلاغه، محمّد دشتي، خطبه 216، ص 442.

47ـ بلاذري، انساب الاشراف، ج 6، ص 146.

48ـ مصطفي دلشاد تهراني، دولت آفتاب، ص 33.

49ـ همان، ص 34.

50ـ شناخت اسلام، دكتر بهشتي، باهنر، غفوري، ص 409.

51ـ ناصر مكارم شيرازي، پيام امام (شرح نهج البلاغه)، ج 1، ص 377.

52ـ شرح ابن ابي الحديد، ج 9، ص 6.

53ـ ابوهلال عسكري، الاوائل، ص 131.

54ـ علّامه اميني، الغدير، ج 8، ص 286.

55ـ شرح ابن ابي الحديد، ج 1، ص 97.

56ـ مسعودي، پيشين، ج 2، ص 341 / رسول زاده، حكومت عدالت خواهي، ص 306.

57ـ صادق آئينهوند، تاريخ سياسي اسلام، ص 109.

58ـ مرتضي مطهري، بيست گفتار، ص 14 / شرح نهج البلاغه، عبده، خطبه 15.

59ـ نهج البلاغه، خطبه 3.

60ـ نهج البلاغه، فيض الاسلام، خطبه 15.

61ـ مسعودي، پيشين، ج 2، ص 354.

62ـ عادل اديب، نقش امامان معصوم در حيات اسلام، ترجمه مينا جيگاره، ص 104.

63ـ جرج جرداق، امام علي صداي عدالت انساني، ج 1، ص 243.

64ـ تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 160 / مسعودي، پيشين، ج 2، ص 362.

65ـ موسوعه الامام علي بن ابيطالب، ج 4، ص 14.

66ـ نهج البلاغه، محمد دشتي، خطبه 224، ص 461 و 462.

67ـ ر.ك: تهذيب الاحكام، ج 10، ص 151 / ابن شهرآشوب، المناقب، ج 2، ص 108.

68ـ علي انصاريان، قانون اساسي حكومت امام علي(عليه السلام)، ص 29.

69ـ نهج البلاغه، خطبه 232.

70ـ مرتضي مطهري، سيري در نهج البلاغه، ص 116.

71ـ مرتضي عسگري، نقش ائمّه در احياء، ج 14، ص 101.

72ـ محمدعلي شيخ، قضاوت هاي حضرت علي(عليه السلام)، ص 98ـ 106.

73ـ صادق آئينهوند، تاريخ سياسي اسلام، ص 110 و 111.

74ـ حسن رحيم پور ازغدي، اصلاحات، ضرورت ها و چالش ها، ص 93.

75ـ محمّد فاضل لنكراني، كشورداري از ديدگاه امام علي(عليه السلام)، ص 186 / مرتضي مطهري، داستان راستان، ج 1، ص 34.

76ـ همان، ص 153.

77ـ احمدبن حنبل، ج 6، ص 47 و 106 (مي بينم روزي را كه بر جايم مي نشينيد مي گوييد قرآن بس است و راه را باز مي كند كه تأويل گرا شويد.)

78ـ رسول جعفريان، تدوين حديث، مقدمه علّامه جعفر مرتضي عاملي، ص 2.

79ـ نهج البلاغه، فيض الاسلام، خطبه 3، ص 47.

80ـ رسول جعفريان، حيات فكري و سياسي امامان شيعه، ج 1، ص 68.

81ـ نهج البلاغه، فيض الاسلام، خطبه 172، ص 559.

82ـ نهج البلاغه، محمد دشتي، خطبه 154، ص 284 و 285.

83ـ همان، فيض الاسلام، خطبه 73، ص 171.

84ـ همان، محمّد دشتي، خطبه 239، ص 474 و 475.

85ـ همان، خطبه 162، ص 304 و 305.

86ـ لبيب بيضون، تصنيف نهج البلاغه، ص 419 و 422.

87ـ همان، خطبه 480، 127 و 481.

88ـ مرتضي مطهري، جاذبه و دافعه علي(عليه السلام)، ص 144.

89ـ همان، ص 154 و 155.

90ـ ر.ك.به: آمدي، غررالحكم و دررالكلم.

91ـ محمّدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج 2، ص 65.

92ـ همان، ص 63.

93ـ همان، ص 67.

94ـ همان، ص 64.

95ـ مرتضي مطهري، بيست گفتار، گفتار اول و دوم.

96ـ محمد محمدي ري شهري، «اصلاحات»، كتاب نقد، ش 16.

97ـ نهج البلاغه، خطبه 205، ص 426 و 427.

98ـ همان، خطبه 27، ص 77.

99ـ همان، خطبه 180، ص 343.

100ـ همان، خطبه اول.

101ـ همان، حكمت 262.

102ـ شيخ عباس قمي، مفاتيح الجنان، «دعاي ندبه»، ص 978.

103ـ نهج البلاغه، محمّد دشتي، خطبه 33، ص 84.